

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس خارج فقه نظام سیاسی آیت الله اراکی رحمته الله علیه

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۵۲	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۱/۲۵
عنوان فرعی ۱	اجرای عدل؛ اولین وظیفه رهبری			
عنوان فرعی ۲	عدل سیاسی			
عنوان فرعی ۳	مبحث دوم: اصول حاکم بین رابطه ولیّ عام با مدیران و مردم			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش			

بحث ما در اصل چهارم از اصول حاکم بر رابطه بین حاکم و کارگزارانش بود که حاکم باید با کارگزارانش بر اساس رابطه سخت گیری در اجرای حق و قانون و عدل عمل کند و تسامح و تساهل نمی تواند رابطه بین حاکم و کارگزارانش را شکل دهد. این را بحث کردیم و آیات قرآنی مربوط به این مطلب را اشاره کردیم و به برخی از روایات نیز اشاره کردیم که آخرین روایتی که اشاره کردیم از نهج البلاغه بود، که نامه حضرت بود: «مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جُبَاةِ الْخَرَاجِ وَعُمَالِ الْبِلَادِ...» که حضرت در این نامه به کارگزارانش تأکید فرمود که این لشکریان من که از شهرهای شما عبور می کنند، باید دقت کنید که نکند ظلمی کنند یا حتی از مردم تضییع کنند و فرمود: «فَتَكُلُّوا مَنْ تَتَاوَلَ مِنْهُمْ شَيْئًا ظُلْمًا عَنْ ظُلْمِهِمْ وَكُفُّوا أَيْدِي سَفَهَائِكُمْ عَنْ مُضَادَّتِهِمْ...»^۱.

روایتی را که امروز بیان می کنیم، نامه ای است که حضرت به عبدالله بن عباس نوشته است که در این نامه حضرت به او اعتراض می کنند که چرا به بیت المال دستبرد زده ای؟ می فرماید:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكَكَ فِي أَمَانَتِي وَجَعَلْتُكَ شِعَارِي وَبِطَانَتِي وَلَمْ يَكُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمَوَاسَاتِي وَمُوَازَرَتِي وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَيَّ فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ وَالْعَدُوَّ قَدْ حَرَبَ وَأَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَرِبَتْ وَهَذِهِ الْأُمَّةُ قَدْ فَتَكَتْ وَشَعَرَتْ قَلْبَتِ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهَرَ الْمَجَنِّ فَفَارَقَتْهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَخَذَلَتْهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ وَخُنَّتْهُ مَعَ الْخَائِنِينَ فَلَا ابْنَ عَمِّكَ أَسَيْتَ وَلَا الْأَمَانَةَ أَدَيْتَ وَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنِ اللَّهُ تَرِيدُ بِمُجَاهَدِكَ وَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَكَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُيَاهِمُ وَ

۱. نهج البلاغة؛ نامه ۶۰.

تَنَوِي غَرَّتْهُمْ عَنْ فَيْتِهِمْ فَلَمَّا أَمَكَّتَكَ الشَّدَّةُ فِي خِيَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكَرَّةَ وَعَاجَلْتَ الْوَيْبَةَ وَ
 اخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَةِ لِأَرْامِلِهِمْ وَأَيْتَامِهِمْ اخْتِطَافَ الذُّبِّ الْأَزَلِ دَامِيَةِ
 الْمِعْزَى الْكَسِيرَةِ فَحَمَلْتَهُ إِلَى الْحِجَازِ رَحِيبَ الصَّدْرِ بِحِمْلِهِ غَيْرُ مُتَأَثِّرٍ مِنْ أَخْذِهِ كَأَنَّكَ لَا أَبَا لِعَيْرِكَ
 حَدَرْتَ إِلَى أَهْلِكَ تَرَاثُكَ مِنْ أَبِيكَ وَأُمِّكَ فَسُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تَوْنُ مِنْ بِالْمَعَادِ أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ أَيُّهَا
 الْمَعْدُودُ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ أُولَى الْأَلْبَابِ كَيْفَ تُسَيِّغُ شَرَابًا وَطَعَامًا وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا وَتَشْرَبُ
 حَرَامًا وَتَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَتَتَكَبَّرُ النِّسَاءَ مِنْ أَمْوَالِ الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدِينَ الَّذِينَ آفَاءُ
 اللَّهِ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْأَمْوَالُ وَأَحْرَزَ بِهِمْ هَذِهِ الْبِلَادَ فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْذُ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ
 تَفْعَلْ ثُمَّ أَمَكَّنِي اللَّهُ مِنْكَ لَا عُذْرَ لِي إِلَى اللَّهِ فِيكَ وَلَا ضَرِيَّتَكَ بِسَيِّفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ
 النَّارَ وَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ وَلَا ظَفِيرٌ مَنِي
 بِإِرَادَةٍ حَتَّى أَخْذَلُ الْحَقَّ مِنْهُمَا وَأَزِيحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظَالِمَتِهِمَا وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَسُرُّنِي أَنْ مَا
 أَخَذْتُهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِي أَتْرُكُهُ مِيرَاثًا لِمَنْ بَعْدِي فَضَحَّ رُؤُودًا فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَى وَدِفَنْتَ تَحْتَ
 الثَّرَى وَعُضِضْتَ عَلَيْكَ أَعْمَالُكَ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يُنَادِي الظَّالِمُ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ وَيَتَمَنَّى الْمُضْطَرِّعُ فِيهِ الرِّجْعَةَ
 «وَلَاتِ حِينَ مَنَاصٍ»^۲؛

پس از یاد خدا و درود! همانا من تو را در امانت خود شرکت دادم، و همراز خود گرفتم، و هیچ یک از
 افراد خاندانم برای یاری و مدد کاری، و امانت داری، چون تو مورد اعتماد نبود. آن هنگام که دیدی
 روزگار بر پسر عمومیت سخت گرفته، و دشمن به او هجوم آورده، و امانت مسلمانان تبه گردیده، و امت
 اختیار از دست داده، و پراکنده شدند، پیمان خود را با پسر عمومیت دگرگون ساختی، و همراه با دیگرانی
 که از او جدا شدند فاصله گرفتی، تو هماهنگ با دیگران دست از یاری اش کشیدی، و با دیگر خیانت
 کنندگان خیانت کردی. نه پسر عمومیت را یاری کردی، و نه امانت ها را رساندی. گویا تو در راه خدا جهاد
 نکردی! و برهان روشنی از پروردگارت نداری، و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می زدی، و
 هدف تو آن بود که آنها را بفریبی! و غنائم و ثروت های آنان را در اختیار گیری، پس آنگاه که فرصت خیانت
 یافتی شتابان حمله ور شدی، و با تمام توان اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چونان گرگ
 گرسنه ای که گوسفند زخمی یا استخوان شکسته ای را می رباید، به یغما بردی، و آنها را به سوی حجاز با
 خاطری آسوده، روانه کردی، بی آن که در این کار احساس گناهی داشته باشی. دشمنت بی پدر باد، گویا
 میراث پدر و مادرت را به خانه می بری! سبحان الله!! آیا به معاد ایمان نداری؟ و از حسابرسی دقیق قیامت

۱. شاهد اینجاست که در ادامه می فرماید:

۲. نهج البلاغه؛ نامه ۴۱.

نمی ترسی؟ ای کسی که در نزد ما از خردمندان بشمار می آمی، چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا کردی در حالی که می دانی حرام می خوری! و حرام می نوشی! چگونه با اموال یتیمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزان می خری و با زنان ازدواج می کنی؟ که خدا این اموال را به آنان وا گذاشته، و این شهرها را به دست ایشان امن فرموده است! پس از خدا بترس، و اموال آنان را باز گردان، و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد، که نزد خدا عذر خواه من باشد، و با شمشیری تو را می زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید. سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلی را که به دستم پدید آمده نابود سازم. به پروردگار جهانیان سوگند، اگر آنچه که تو از اموال مسلمانان به نا حق بردی، بر من حلال بود، خشنود نبودم که آن را میراث باز ماندگانم قرار دهم، پس دست نگهدار و اندیشه نما، فکر کن که به پایان زندگی رسیده ای، و در زیر خاکها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا که ستمکار با حسرت فریاد می زند، و تباہ کننده عمر و فرصت ها، آرزوی بازگشت دارد اما «راه فرار و چاره مسدود است»

در این حاشیه مطلبی از آقا سید محمدتقی حکیم دارد که ایشان کتاب مفصلی در حیات عبدالله بن عباس نوشته اند و در آن کتاب ج ۱، ص ۳۹۶ درباره اینکه صرف نظر از این روایت، روایات زیادی در تأیید او وجود دارد و از یاران امیرالمؤمنین و امام مجتبی و سیدالشهدا علیه السلام بوده است، چگونه می توان جمع کرد؟ چنین می گوید:

الطبیعی أن نقول: ان یدهم تدّت لای اعتبار الی بیت المال، فتجاوزت حدوده المرسومه من قبل الامام علیه السلام وأن ابوالاسود کتب بذلک الی امامه والامام کتب الیه معتباً لأن الامام لم یعود عمّاله السکوت علی حناتهم وهم المسئولون عن حفظ حقوق الناس. ثم دارت بینهما بعض المکاتبات انتهت بارجاع ما اخذ من مال ورضی الامام علیه السلام عنه وبقائه علی موضعه بالبصرة.

جمع بین روایات همین است که بگوییم یک انحرافی و کج روی و لغزشی از ابن عباس سرزده که در نتیجه آن، حضرت این نامه تند را نوشته و بعد از این نامه ها، او از این رفتارش برگشته و اموال را برگردانده و حضرت نیز او را به کارش برگردانده، این وجه جمعی است که مرحوم آقای حکیم، فقیه بزرگوار چنین فرموده و وجه بدی نیست.

۱. اینها گاهی توجیه می کردند کار خودشان را و می گفتند ما اینهمه برای اسلام زحمت کشیده ایم، اینها حق ماست.

در مسائل مربوط به حقوق مردم در مدیریت مملکت، از اموری نیست که گفته شود باید مخفی شود، زیرا کسی که متصدی امور مردم است، وقتی خیانت کند، این خیانت در حکم خیانت علنی است و دیگر جای اخفا و حرمت غیبت نیست؛ بلکه برعکس، از روایاتی که از حضرت امیر علیه السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله مروی است و قرائن دیگر استفاده می کنیم که در مسأله حکمرانی همین بخش که گفتیم یکی از اصول حاکم در رابطه بین فرمانروا و بین کارگزارانش رابطه سخت گیری است، یکی از اصول حاکم همین است که حاکم در برابر لغزش ها و انحرافات مربوط به حقوق بیت المال آنها و مربوط به حقوق مردم آنها، قاطع برخورد می کند و باید اعلان کند و به مردم بگوید که این شخص، چنین کاری انجام داده است.

سرانجام مرحوم آقای حکیم چنین می فرماید:

اما السند التاريخي لهذه الجمع بين الروايات، فهو ما ورد في تاريخ يعقوبی و هو من اقدم الكتب التاريخية عهدا و اوثقها نقلا؛ قال: «كتب أبو الأ سود الدثلی، وكان خليفة عبد الله بن عباس بالبصرة، إلى علي يعلمه أن عبد الله أخذ من بيت المال عشرة آلاف درهم، فكتب إليه يأمره بردها، فامتنع، فكتب يقسم له بالله لثردنها، فلما ردها عبد الله بن عباس، أورد أكثرها، كتب إليه علي: أما بعد، فإن المرء يسره درك ما لم يكن ليفوته، ويسوؤه فوت ما لم يكن ليدركه، فما أتاك من الدنيا فلا تكثر به فرحا، وما فاتك منها فلا تكثر عليه جزعا، واجعل همك لما بعد الموت، والسلام. فكان ابن عباس يقول: ما تعظت بكلاما قط تعاضلي بكلاما من أمير المؤمنين»

روایت پنجم از این روایات، نامه دیگری از نامه های حضرت امیر علیه السلام است:

ومن عهده عليه السلام إلى بعض عماله وقد بعثه على الصدقة:

«أمره يتقوى الله في سرائر أمره وخفيات عمله حيث لا شهيد غيره ولا وكيل دونه وأمره ألا يعمل بشيء من طاعة الله فيما ظهر فيخالف إلى غيره فيما أسر ومن لم يخلف سره وعلايته وفعله ومقالته فقد أدى الأمانة وأخلص العباد وأمره ألا يجبههم ولا يعصهم ولا يزغب عنهم تفضلا بالامارة عليهم فإنهم الإخوان في الدين والأعوان على استخراج الحقوق وإن لك في هذه الصدقة نصيبا مفروضا وحقا معلوما شركاء أهل مسكنة وضعفاء ذوي فاقة وإننا موفونك حقا فوفهم»

۱. نکته ای که شاید در آینده به آن اشاره کنیم که در جلب خراج و صدقات، دولت باید به گونه ای رفتار کند که مردم با رغبت خودشان، زکات و خراج و اموال مربوط به حاکم را به او بدهند.

حُتُّوهُمْ وَلَا تَفْعَلْ فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُومًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَتُؤَسَّى لِمَنْ خَصَّمَهُ عِنْدَ اللَّهِ الْفُقَرَاءُ
وَالْمَسَاكِينُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ وَالْغَارِمُونَ وَابْنُ السَّبِيلِ وَمَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَرَنَعَ فِي الْحَيَاةِ
وَلَمْ يَنْزِزْهُ نَفْسُهُ وَدِينُهُ عَنْهَا فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ الدَّلَّ وَالْحَزِيَّ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذَلُّ وَأَحْزَى وَإِنَّ
أَعْظَمَ الْحَيَاةِ خِيَانَةً الْأُمَّةُ وَأَفْظَعَ الْغِشُّ غِشُّ الْأَيْمَةِ وَالسَّلَامُ^۱؛

نامه به برخی از مأموران مالیات فرستاده شد:

او را به ترس از خدا در اسرار پنهانی، و اعمال مخفی سفارش می‌کنم، آنجا که هیچ گواهی غیر از او، و نماینده‌ای جز خدا نیست، و سفارش می‌کنم که مبادا در ظاهر خدا را اطاعت، و در خلوت نافرمانی کند، و اینکه آشکار و پنهانش، و گفتار و کردارش در تضاد نباشد، امانت الهی را پرداخته، و عبادت را خالصانه انجام دهد. و به او سفارش می‌کنم با مردم تند خو نباشد، و به آنها دروغ نگوید، و با مردم به جهت اینکه بر آنها حکومت دارد بی‌اعتنایی نکند، چه اینکه مردم برادران دینی، و یاری دهندگان در استخراج حقوق الهی می‌باشند. بدان! برای تو در این زکاتی که جمع می‌کنی سهمی معین، و حقی روشن است، و شریکانی از مستمندان و ضعیفان داری، همانگونه که ما حق تو را می‌دهیم، تو هم باید نسبت به حقوق آنان وفادار باشی، اگر چنین نکنی در روز رستاخیز بیش از همه دشمن داری، و وای بر کسی که در پیشگاه خدا، فقرا و مساکین، و درخواست کنندگان و آنان که از حقشان محرومند، و بدهکاران و ورشکستگان و در راه ماندگان، دشمن او باشند و از او شکایت کنند. کسی که امانت الهی را خوار شمارد، و دست به خیانت آلوده کند، خود و دین خود را پاك نساخته، و درهای خواری را در دنیا به روی خود گشوده، و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود، و همانا بزرگ‌ترین خیانت! خیانت به ملت، و رسواترین دغلکاری، دغلبازی با امامان است، والسلام.

روایت ششم، نامه دیگری از نهج البلاغه است^۲ که نیامده که حضرت این نامه را به کدام یک از کارگزاران خود نوشته:

وَمِنْ كِتَابِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَعْضِ عَمَالِهِ

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۶.

۲. که معلوم می‌شود این نامه‌ها به شکلی نزد خود حضرت نیز ثبت می‌شده و یا حضرت می‌داده که تکثیر شود، که اینطور خود نامه نقل شده است.

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ أَمْرٌ إِنَّ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ رَبَّكَ وَعَصَيْتَ إِمَامَكَ وَأَخْزَيْتَ أَمَانَتَكَ
بَلَغَنِي أَنَّكَ جَرَدْتَ الْأَرْضَ فَأَخَذْتَ مَا تَحْتَ قَدَمَيْكَ وَأَكَلْتَ مَا تَحْتَ يَدَيْكَ فَأَرْفَعِ إِلَى حِسَابِكَ وَاعْلَمْ
أَنَّ حِسَابَ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ وَالسَّلَامُ»^۱؛

نامه به یکی از فرمانداران:

پس از یاد خدا و درود! از تو خبری رسیده است که اگر چنان کرده باشی، پروردگار خود را به خشم آورده،
و امام خود را نافرمانی، و در امانت خود خیانت کرده‌ای. به من خبر رسیده که کشت زمین‌ها را برداشته،
و آنچه را که می‌توانستی گرفته، و آنچه در اختیار داشتی به خیانت خورده‌ای، پس هر چه زودتر حساب
اموال را برای من بفرست و بدان که حسابرسی خداوند از حسابرسی مردم سخت‌تر است. والسلام.

این آیات و روایاتی که خواندیم مربوط به این روش برخورد با کارگزاران از سوی ولی امر و حاکم عام
مسلمین بود.

همچنین روایاتی وجود دارد که حاکم نباید با کارگزارانش بر مبنای حسن ظن عمل کند، از جمله این بخش
از عهدنامه مالک اشتر که حضرت می‌فرماید:

ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَاسْتِنَامَتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّفُونَ
لِفِرَاسَاتِ الْأُولَاءِ بِتَصْنُوعِهِمْ وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْءٌ وَلَكِنْ
اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وُلُوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثَرًا وَاعْرِضْ لَهُمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهًا فَإِنَّ
ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُهُ
كَبِيرُهُمْ وَلَا يَنْشُتُّ عَلَيْهِ كَبِيرُهُمْ وَمَهْمَا كَانَ فِي كُتَابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَايَيْتَ عَنْهُ أَلَزِمْتَهُ»^۲؛

مبادا در گزینش نویسندگان و منشیان، بر تیز هوشی و اطمینان شخصی و خوش باوری خود تکیه نمایی،
زیرا افراد زیرک با ظاهر سازی و خوش خدمتی، نظر زمامداران را به خود جلب می‌نمایند، که در پس این
ظاهر سازی‌ها، نه خیرخواهی وجود دارد، و نه از امانت داری نشانی یافت می‌شود! لکن آنها را با خدماتی
که برای زمامداران شایسته و پیشین انجام داده‌اند بیازمای، به کاتبان و نویسندگانی اعتماد داشته باش که
در میان مردم آثاری نیکو گذاشته، و به امانت داری از همه مشهورترند، که چنین انتخاب درستی نشان
دهنده خیرخواهی تو برای خدا، و مردمی است که حاکم آنانی. برای هر يك از کارهایت سرپرستی برگزین
که بزرگی کار بر او چیرگی نیابد، و فراوانی کار او را در مانده نسازد، و بدان که هر گاه در کار نویسندگان

۱. نهج البلاغة؛ نامه ۴۰.

۲. همان: نامه ۵۳.

و منشیان تو کمبودی وجود داشته باشد که تو خودت را به بی خبر بزنی، خطرات آن دامنگیر تو خواهد بود.

این از نمونه روایاتی است که نشان دهنده این است که گزینش کارگزاران نباید بر اساس حسن ظن انجام بگیرد و معلوم می شود که به طور کل نباید با کارگزاران با حسن ظن رفتار کرد. البته یک بحث دیگری وجود دارد که شاید در آینده آن را بیان کردیم که اصل دیگری است که بعد از اینکه حاکم تحقیق کرد و اعتماد و اطمینان به صلاح یک کارگزار برای او حاصل شد، دیگر نباید گوش به حرف این و آن دهد، زیرا هستند کسانی که رفتار عادلانه کارگزار به مضائق آنها خوش نمی آید و بر علیه او جو سازی می کنند. در همین راستا از کلمات قصار حضرت درباره قاضیان آمده که قاضی نیز نباید بر اساس حسن ظن و گمان داوری کند؛ فرمود:

«لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَّةِ بِالظَّنِّ»^۱؛

داوری با گمان بر افراد مورد اطمینان، دور از عدالت است.